

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

عزیز نعیمی  
۰۶ اگست ۲۰۱۳

## «سقوط آزاد» آقای «پولاد» به جایگاه اصلی اش

معنای «سقوط آزاد» از دید فزیک: «سقوط آزاد به حرکت هر جسمی که فقط تحت نیروی جاذبه باشد اطلاق می‌گردد.»

خوانندگان عزیز!

از این که عنوان مطلب را از درس های فزیک شروع نموده ام، پوزش می خواهم، فکر نکنید چون برخی ها من هم بدان فکر افتاده ام، تا بحث را از جایی شروع نمایم که فکر می کنم خودم در آن مورد مطلع هستم و بخواهم بر آن مبنا، کس و یا کسانی را مجاب نمایم، چه نه تنها چنین حرکتی در شأن آنهایی که ادعای خدمت به مردم را دارند نمی گنجد بلکه در شرایط کنونی که می توان برای پاسخ هر سوالی فقط به انترنیت و جست و جو گر «گوگل» مراجعه نمود، چنان توقعی، بیش از آن که توقع باشد توهمی احمقانه به شمار می آید. بلکه غرض از انتخاب چنان عنوانی، صادقانه بنویسم نارسائی قلمی خودم در بیان حالت موجود می باشد. بدان معنا که مسیری را که آقای «پولاد» طی می نمایند و در این نوشته کوشش خواهد شد تا آن مسیر برجسته به تصویر کشیده شده و «سقوط آزاد» ایشان را به طرف باتلاق خیانت به خلق بنمایانم؛ با هیچ عنوانی به غیر از آنچه انتخاب شده است، نمی تواند مناسبت داشته باشد. اما قبل از آن:

جهت آشنائی خوانندگان و دوستانی که برای بار اول به پورتال مراجعه نموده و یا هم فرصت آن را نداشته و یا نیافته اند تا به یکی دو نوشته ای که من برای پورتال فرستاده ام، آشنا گردند، باید بنگارم که به دنبال پخش شبنامه علیه استاد گرامی ام آقای «موسوی» و آغاز به پاسخ گفتن از جانب ایشان، در فضای مجازی انترنیت یک عده بحث هائی به وجود آمد که نه تنها هویت شخص شبنامه نویس را آشکار نمود، بلکه آبشخور های فکری و حامیانش را نیز از پرده بیرون انداخته، به وضاحت نشان داد که در پس تمام آن تبلیغات، انجونیزم برخاسته از دامن آلوده خلق و پرچم یعنی جواسیس روس که اینک با تعویض قلاده بردگی، در خدمت اشغالگران امریکائی و شرکاء قرار گرفته، ایستاده اند.

در این میان فرد دیگری نیز روی دلایلی که در آن زمان نا پیدا به نظر می رسید، یعنی آقای «پولاد» با نشریه اش «پیام آزادی» موقع را جهت یک تصفیه حساب با «ساما» به خصوص آن بخش از «ساما» که اینک در بستر مبارزه علیه امپریالیزم و شرکاء قرار دارند، مناسب دیده به علاوه آنها استاد گرانقدرم آقای «موسوی» را که به گفته خودشان زمانی تعلق مبارزاتی به «ساما» داشته اکنون با دوستان شان بدون کدام پیوند تشکیلاتی با «ساما» در گرداندگی پورتال «افغانستان آزاد- آزاد افغانستان» جد و جهد می نمایند، مورد تهاجم لگام گسیخته قرار داد.

آقای «پولاد» که به مانند «باند حسین و حواریونش از قماش صادق و کاذب» در آغاز بدون آن که از پراتیک مبارزاتی خود حرفی به میان آورد، می خواست قد و قامت بزرگسالاران جنبش چپ را از موضع چند کوتوله سیاسی

اندازه گیری نماید، بنای اهانت به زنده یاد «مجید کلکانی»، زنده یاد «قیوم رهبر»، زنده یاد «داکتر فیض احمد»، زنده یاد «مینا» و سایر پیشکسوتان جنبش را گذاشته، با تمام «ایزم هائی» که در انبان داشت و می شد از آنها بوی اهانت و بار منفی استشمام نمود، به استقبال!! آن جانبازان راه آزادی میهن و نجات انسان در بند آن، شتافت. چون در آن عرصه پاسخ های چندی هر چند ناکافی دریافت داشت، به مانند یک حیوان زخم خورده به هر طرف دهان انداخته، گذشته از آن که تمام همکاران قلمی پورتال را سخت رذیلانه جاسوس نامید، از آن هم پا پیشتر گذاشته، تمام «سامای» بعد از زنده یاد «مجید» را با پر روئی غیر قابل وصفی، به جاسوسی متهم نمود، حال از این می گذریم که وی هنگام تحریر و پخش چنین ادعای سخیفی، چیزی به نام وجدان داشت و یا خیر - وجدان انقلابی به هیچ صورت مطمح نظر نیست بلکه در اینجا داشتن وجدان انسانی نیز کفایت می کند- در همان زمان یعنی اوایل جنوری سال ۲۰۱۳ و قتی این حملات غیر شریفانه و ضد انقلابی را از جانب «پولاد» خواندم، مطلبی تحت عنوان «حق داشتن، سود بردن و اندازه نگهداشتن» به تاریخ ۱۷ جنوری ۲۰۱۳ از طریق همین پورتال تقدیم خوانندگان گرامی آن و مخاطبانش نموده، امید بر آن داشتم تا با مطالعه آن مختصر، جناح های درگیر در تمام مبارزات شان آن سه اصل و رهنمود اساسی در پراتیک اجتماعی را که دایمانه از طرف صدر «مائو» بیان شده است، در نظر داشته باشند، در بخشی از آن مقاله چنین آمده بود:

« مگر در سومین قسمت شما خود شاهد هستید که طرفین بحث چگونه، با عصبانیت، اصل اندازه نگهداشتن در حکم و انتقاد را فراموش نموده، احکامی را صادر نموده اند که هرگاه آگاهانه گفته باشند و پای عصبانیت در آن نباشد، خطر آن وجود دارد که انسان حکم خاین به آنها نیز بنماید، نیز کم نیست. مثلاً وقتی که آقای "پولاد" تمام سامای بعد از زنده یاد "مجید کلکانی" را یک قلم جاسوس و عامل استخبارات معرفی می دارد، به من لنگ که در همان کوچه ما ده ها بار دلم می خواست تا عناصر و افراد خاد را که زندگی را بر تمام کوچه به زندان میدل نموده بودند، از بین ببرم و صد ها تن دیگر در همان کوچه به مانند من می اندیشیدند، مگر توان انجام مجازات آن جنایتکاران را نداشتیم، از خواندن چنین حکمی چه احساسی می تواند دست بدهد، آنهم با نظر داشت آن که وقتی یکی از روز ها در اواخر سال ۱۳۵۹، یعنی زمانی که برگور ناپیدای زنده یاد «کلکانی» سبزه سبز شده بود، خواست کيفر دهنده مردم کوچه از آستین "ساما" فراموش نکنید "سامای بعد از مجید" - برآمده با مجازات انقلابی ۳ تن از عوامل شناخته شده و وحشی خاد، لبخند بر دهان و امید بقاء در ذهن افراد کوچه به وجود آوردند.

من نمی دانم که آقای "پولاد" جهت صدور چنان حکمی چه مستنداتی داشته است، اما یک نکته را می توانم با شجاعت تمام بیفزایم: هیچ مستندی نمی تواند عمل شجاعانه و قهرمانانه آن جوانان چریک سامانی را تخطئه نماید تا چه رسد به آن که به آنها اتهام سنگین رابطه با خاد را بتوان زد.

در همین جا بی مناسبت نیست بیفزایم:

آقای "پولاد" من نمی دانم خودت چند سال داری، آیا این قلم با سن بیش از نیم قرن می تواند به حیث یک دوست بزرگتر و یا کوچکتر از خودت تقاضا نماید، مگر در هر صورت به خود حق می دهم از شما بخواهم، بادر نظر داشت نوشته هائی که از شما در آغاز حیات پورتال، خوانده ام و شما را آدم دانشمندی یافته ام، اگر آن حکم را در حالت عصبانیت صادر نموده اید، به همان حساب "درجنگ نان و حلوا بخش نمی شود"، از خود انتقاد نموده نه تنها از آن جوانانی که با ایثار خون شان از مادر میهن به دفاع برخاسته بودند پوزش بخواهید، بلکه از تاریخ یک سازمان و از تاریخ جنبش انقلابی کشور نیز همان پوزش تان را بخواهید، مطمئن باشید فقط در چنان صورتیست که شما و نوشته هایتان به مانند گذشته، از اعتبار لازم برخوردار خواهد گردید، در غیر آن ما باید باز هم در این دنیای ناداری، به مرگ "پولاد" نخستین، نیز ماتم بگیریم.

دوست عزیز این را بدانید که انسان با انتقاد و انتقاد از خود نه تنها خورد نمی‌گردد، بلکه اساساً انتقاد از خود و نگریختن از آن یگانه محکمیست که یک خرده بورژوازی کاذب و معامله‌گر را از یک فعال کمونیستی صادق، می‌توان در پرتو آن از هم متمایز ساخت.»

همان طوری که می‌بینید، من در نوشته قبلی با حرکت از موضع یک «ثالث بالخیر» که با تأسف نمی‌توانستم عمق قضایا را به درستی درک نموده و در نتیجه سرعت و شتاب «سقوط آزاد» آقای «پولاد» را به جایگاه اصلی شان یعنی خدمت به استعمار و ارتجاع پیش بین باشم، راه حل انتقاد از خود را برای شان باز گذاشته، زیر عنوان عصبانیت امکان نجات ایشان را از پرتگاهی که خود به وجود آورده بودند، مساعد نمودم. مگر با تأسف نه تنها آن پیشنهاد صمیمانه من کمترین اثر مثبتی در موضعگیری های بعدی شان نگذاشت، بلکه در این اواخر در تقابل با یکی از اسطوره های جنبش کمونیستی افغانستان یعنی آقای «کبیر توخی» که در تحت هیچ شرایطی، نه سجده بر آستان خدای اسلام و سایر ادیان گذاشته و نه هم «وان یکاد» را بر در و دیوار منزلش آویخته است تا جاه و جلالش از گزند روزگار و زخم چشم به «امان» ماند و در تمام نوشته هایش با صراحت کمونیستی، ندای مارکس را مبنی بر «کمونیست ها عار دارند تا عقاید شان را مخفی نمایند» از حنجره شان بیرون کشیده اند، شتاب شان را فزونی بیشتر بخشیده، چنین می‌فرمایند:

«ودشنام وفحاشی کارباین ترین سطح ولایه های اجتماعی وعناصرمنحط ارتجاعی است»

در این قسمت من نمی‌خواهم بحثم را روی درستی و یا نادرستی چنین ادعائی معطوف بسازم چه با در نظرداشت معنای دشنام و فحش که آن را به «ناسزا» معنا نموده و هر آنچه را کسی در مورد فرد دیگری بیان دارد که سزوار فرد مخاطب نباشد، ناسزا به شمار آمده گوینده آن فحاش می‌باشد. یعنی وقتی به یک انقلابی- اپورتونیست، به یک مارکسیست لنینیست- ریویزیونیست، به یک مسلمان - کافر، به یک انسان شجاع- ترسو و به هزاران دیگر، استعمال گردد، گوینده اش انسان فحاشی از آب در می‌آید که با تأسف با این سنجه، شخص آقای «پولاد» مقام «ام الفحاشون» را کمائی خواهند نمود، بلکه توجه خوانندگان و من جمله آقای «پولاد» را نخست به معنای «لایه» در کل و «لایه اجتماعی» به صورت خاص جلب نموده، مطلبم را ادامه می‌دهم:

«لایه: ۱ = پوشش: باد ... اغلب به همراه خود طوفانی از ماسه و شن می‌آورد و لایه نرمی از ماسه روی زندگی می‌کشد. (آل احمد) ۲. (مجاز) = طبقه؛ قشر: حیات فرهنگی یک ملت در موقعیتی تعالی می‌یابد که آدمیان از هر سنخ فکری و لایه های اجتماعی، حاصل اندیشه و تفکر و خلاقیت خود را با یک دیگر در میان نهند. ۳. (علوم زمین) = طبقه ای از سنگ رسوبی با جنس یک نواخت و معین که در آب، یا توسط باد رسوب کرده باشد. ۴. تای پارچه و کاغذ؛ لا: یک لایه پارچه، دو لایه کاغذ.» .. (فرهنگ بزرگ سخن- به سرپرستی داکتر حسن انوری- تهران ۱۳۸۱ جلد ۷ صفحات ۶۳۶۵- ۶۳۶۶)

منی‌خواهم در اینجا برداشت خود را تعمیم داده ادعا نمایم که چون خودم بار اول در نوشته های استادم آقای «موسوی» به ترکیب زیبای «لایه اجتماعی» برخورد ام لذا آورنده و یا ابداع کننده چنین ترکیب زیبایی جناب ایشان می‌باشد، بلکه می‌خواهم این را بنویسم؛ هرکسی که بار اول این ترکیب زیبا را در ادبیات ما مروج ساخته است، به یقین معنای آن را به درستی می‌فهمیده و آن را با دقت به کار گرفته است؛ مگر با تأسف از نوشته آقای «پولاد» در بهترین صورت چنین بر می‌آید که ایشان ندانسته داستان «بقه و مار» را عینیت بخشیده اند. زیرا وقتی می‌پذیریم که معنای «لایه» در یک تحلیل اجتماعی آنهم در پیوند با «لایه های اجتماعی» معنایی به جز «طبقه» و یا «قشر» نداشته و نمی‌تواند داشته باشد، به سرعت این سؤال نزد ما مجسم می‌گردد، که پائینترین «لایه های اجتماعی» در کشور ما چه کسانی اند که «کار» شان «فحاشی» و تقرب با «عناصر منحط اجتماعی» می‌باشد؟؟

تا جایی که برداشت من از تحلیل طبقاتی جامعه ما قد می دهد و تا جایی که مطالعه نوشته های دیگران از همان نخستین نوشته ها به مانند «جامعه شناسی احمد قاسمی» تا نوشته های بعدی و انکشاف یافته تر من جمله، تحلیل طبقاتی که از «سازمان انقلابی افغانستان» به ارتباط کشور ما نشر گردیده، به ما می آموزاند، پائینترین طبقات و لایه های اجتماعی زحمتکش شهر و روستا یعنی کارگران و دهقانانی اند که برای زنده ماندن به جز فروش نیروی کار شان امکان دیگری ندارند. با برداشت از چنین منظری نمی دانم آقای «پولاد» خود متوجه است، چه می گوید؟؟ آیا هیچ به خود زحمت داده اند تا تشابهات چنین طرز دیدی را در بستر تاریخ جست و جو نمایند؟؟ آیا هیچ می دانند که این تنها طبقات ستمگر و غارتگر بالائی اند که وقتی نعره های پا برهنگان گرسنه، و سرو پای برهنه آنها را شنیده و می بینند، دستمال به بینی گرفته ضمن آن که می خواهند به همه بفهمانند که از بوی گند و مشمزکننده آنها ناراحت شده اند، از کاربرد کلمات و واژه های آنها ابرو به هم کشیده، آنها را بی تربیت و فحاش معرفی می دارند؟؟

آقای «پولاد»!

این همان «سقوط آزاد» ی است که از مدتی بدین طرف خودت با آن مسیر زندگانی ات را بدان سو، انتخاب نموده ای، یعنی از تخطئه نقش دورانساز زنده یادان «کلکانی، مینا، فیض، رهبر و ..» آغاز یافته و اینک، به جایگاه اصلی ات که خصومت و دشمنی با «پائینترین لایه های اجتماعی» یعنی طبقه کارگر و دهقانان باشد، کشیده شده است و اما این که چرا چنین است، نمی تواند بیرون از فرضیات آتی باشد:

۱- یا آنقدر نادان و احمق هستی که وقتی می خواهی چیزی بنویسی، چون کار نوشتن از تکرار نوشته های دیگران پای بیرون گذارده و نیاز بدان می افتد تا تحلیل خودت را نیز بیان داری، همان حماقت و نادانی به سرعت خود را نمایش داده، حرفی از دهن کثیف بیرون می شود، که نه تنها اهانت به این فرد و یا آن فرد، این طبقه و آن طبقه است، بلکه اهانت به پیشکسوتان مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو تسه دون، در داخل کشور، منطقه و جهان نیز می باشد. تو انسان نادان مگر پر مدعا، وقتی معنای این حرف را خواهی دانست که چشمت را با نوشته های لنین و حتا مارکس- انگلس آشنا بسازی، در آن صورت خواهی یافت که بیان و تبارز خشم مربوط به این طبقه و آن طبقه نیست، بلکه نمایش واکنش افراد در قبال نادرستی ها است که می تواند بدون خاستگاه و یا حتا موضعگیری طبقاتی، تشابهاتی با هم داشته باشند، یعنی خلاف تصور و حکم احمقانه خودت که گویا فقط لایه های پائین اجتماعی می توانند فحش بدهند، طبقات بالائی و نمایندگان سیاسی آنها در فحاشی می توانند دست صد ها کارگر و دهقان اسیردر غل و زنجیر سرمایه را از پشت ببندد.

در چنین پیش فرضی پیشنهاد من برایت آن است، که پیشتر از آن که با عصبانیت می خواهی چیزی بنویسی، کوشش کن با آرامش اندکی مطالعه نمائی، تا آنچه را می خواهی بنویسی، درست انجام داده بتوانی.

۲- یا انسانی هستی که از کدام چیز خاصی رنج برده و از آن بابت «کهنتری» احساس می نمائی و همان چیز و همان احساس، به مثابه یک عقده چرکین تو را وادار می سازد، تا هر زمانی که دهن باز می نمائی به عوض سخن، از آن لجن بیرون آمده، با آن فضاء را متعفن بسازی. به این ارتباط صمیمانه برایت مشوره می دهم، تا به نزد یک داکتر روان شناس که از روان درمانی نیز چیزی بداند، مراجعه نمائی! از این پیشنهادم برداشت منفی صورت نگیرد، زیرا چون خودت را از نزدیک نمی شناسم نمی توانم به صورت مشخص در مورد قضاوت نمایم، اما می توانم بیفزایم که آن کهنتری می تواند از ساختمان فزیکتی افراد آغاز یافته تا مناسبات خانوادگی، اجتماعی و مبارزاتی افراد را شامل شود. به صورت مثال در مورد خودم:

تا زمانی که در صنف ۱۴ تربیه معلم آقای «موسوی» به حیث استاد در صنف ما نیامده بود، من بدون آن که خود بخواهم و یا هم متوجه باشم به نحوی در خود احساس حقارت و کمبود نسبت به تمام همصنفی هایم نموده در نتیجه، آن احساس از من انسانی ساخته بود، سخت بهانه گیر، اندک رنج و لاجرم فحاش.

مگر وقتی استاد «موسوی» در جریان درس - مضمون درسی روان شناسی بود- بحث را به چگونگی تشکیل عقده ها و طرق مقابله با آنها و زدودن شان کشانید، فکر نمودم که آن روز استاد می خواهد تنها با من صحبت نماید. چه ایشان با همان مهارتی که در سخنوری دارند آهسته آهسته بحث و ارائه مثال را آوردند به جایی که صریح از نقص فزیزی من نام برده بدون کدام کتره و یا کنایه قسمی که تا حال در گوشم طنین انداز است، با صرحت ابراز داشتند:

« به صورت مثال، «عزیز» را در نظر می گیریم. طبیعت در حق او ظلمی روا داشته، خلاف سایر انسانها که با دوپای سالم مجبور اند برای بقاء مبارزه نمایند، او را فقط صاحب یک پای سالم ساخته است. - از این می گذریم که برخی ها را در آن بالا ها چهار پای داده است- حال اگر «عزیز» بخواهد با سایرین که همه دوپای دارند- امید است چهار پای در این بین نباشد- در عرصه دوییدن به رقابت پردازد، مبرهن است که بین تمام دختران و پسران نفر آخر خواهد شد. دلیل اینکار نیز روشن است چون یک پای از دیگران کمتر دارد. در چنین رقابتی خود را انداختن، یعنی بازی در زمین حریف و طبق دلخواه وی. نتیجه چنین شکستی وقتی توالی یابد واضح است که به یک «خود کهنتر بینی» منجر شده، آهسته آهسته باعث ایجاد فاصله بین وی و دیگران می گردد. و اما هر گاه «عزیز» خواسته باشد خود را از تشکیل چنان عقده و مصایب آن برهاند، به نظر من یکی از راه های حل و چگونگی مقابله با آن این است، که «عزیز» میدان رقابت را در زمینه ای انتخاب ننماید که به ضررش است و از قبل چانس بردش کم است، بلکه در چنان زمینه ای انتخاب نماید که از هیچ کسی چیزی کمتر ندارد، مثلاً درس خواندن، نقاشی، هنر های زیبا، آواز خوانی، یعنی آن مواردی که هیچ نیاز اولیه به داشتن دو پای در آن احساس نمی شود. او می تواند در این عرصه چنان پیشرفت نماید که نه تنها آنانی که دوپای دارند به گردش نرسند، بلکه حسرتی در دل «چهارپایان» و اخلاف آنها نیز بگذارد» - در نتیجه همین مشوره بود که من طبق قانون بعد از ختم صنف ۱۴ تربیه معلم استحقاق رفتن به پوهنخی ساینس را یافته با ختم دوره پوهنتون اولین اسپستان لنگ آن پوهنخی بگردم-

این داستان را با تمام طول و تفصیل آن البته با صرف نظر کردن از چندین مثال دیگری که در زمینه از طرف استاد ارائه شد، به منظوری ذکر نمودم که آقای «پولاد» اگر این احکام را به علت مریضی روانی خویش نموده اند، متوجه گردیده با مراجعه به یک روان شناس، گره کور زندگانی مبارزاتی شان را بکشایند و نا آگاهانه به تحریک جواسیس روس و امریکا به تخریب جنبش پردازند.

۳ - آن است که کس و یا کسانی قادر شده اند، آقای «پولاد» را در تحت شرایط شانناژ دایمی و به اصطلاح در زیر شمشیر داموکلس نگهداشته، امیال و آرزو های رذیلانه شان را به وسیله وی متحقق سازند. در چنین حالتی پیشنهادی که من می توانم برای آقای «پولاد» ارائه دارم این است:

می توانی مطمئن باشی تمام فشار ها، تهدید ها و احتمالاً افشاءگری هائی که شانناژ گران، تو را از آن می ترسانند و بدان وسیله تو را در حالتی قرار داده اند، که تا بی نهایت به «سقوط آزاد» ادامه دهی، نتایج سوء آن به هیچ صورت نمی تواند مساوی به بازتاب آن روش و کرداری باشد که اکنون پیش گرفته ای. آنها مثلاً «باند حسین» ممکن است که تو را به این تهدید نمایند، که چنین و یا چنان رابطه خودت و احتمالاً فامیلت را بر سرزبانها خواهیم انداخت. به نظر من تو هرکاری که در زندگانی کرده باشی، نمی تواند مخربتر از آن باشد که کنون به گفته و دستور شانناژ گران انجام می دهی، اگر غلط نکنم تو بهترین مصداق کسی می توانی باشی که به خاطر نجات از مرگ، بخواهد خود کشی نماید.

۴- هرگاه هیچ یک از حالات و احتمالات قبلی مصداق حقیقت نداشته و تو آگاهانه و در کمال سلامت روانی و به میل و رغبت خود به چنین کاری اشتغال داشته، دیروز به «مجید» و «مینا» و امروز به «پائینترین لایه های اجتماعی» کشور یعنی کارگران و دهقانان توهین روا داشته و هیچ بعید نیست که فردا و یا پس فردا، این دشنامها و اهانت ها را به پیروی از آنانی که مارکسیزم – لنینیسم را به تاریخ سپرده اند، از مارکس شروع و به صدر «مائو» ختم نمائی، با صراحت کامل برایت می نویسم که تو یک جاسوس کثیفی هستی که از طرف سرمایه امپریالیستی و نهاد های استخباراتی آن وظیفه داری، تا بر مارکسیست- لنینیست های پیرو اندیشه مائو نسه دون بتازی. در نتیجه ضمن آن که هنوز هم درب انتقاد از گذشته های ننگین را برایت مسدود نمی دانم، به خود حق می دهم در باره ات حکم نمایم: مسیری را که پیش گرفته ای تو را با سرعت و شتاب غیر قابل باوری، به اعماق باتلاق استخباراتی اشغالگران دیروزی و فعلی خواهد رسانید.

#### نوت:

اجتناب از تماس گرفتن با سایر قسمت های نوشته آقای «پولاد» نباید بدان معنا تعبیر گردد که گویا نویسنده با سایر قسمت ها موافق است، بلکه بدان معناست که از دید من ارزش توقف و مکث را ندارند.

عزیز